

## نسبت و رابطه دانش فقه و علم اخلاق از منظر فیض کاشانی\*

سید ابوالقاسم نقیبی

Abolghasemnaghbi@gmail.com

### چکیده

ملا محسن فیض کاشانی از عالمان بزرگ اسلامی است که در زمینه دانش فقه و علم اخلاق دارای آثار گرانقدری است. وی علم اخلاق را علم به احوال قلب از خصلتهای پسندیده و ناپسندیده آن می‌داند و علم فقه را علم به کیفیت عبادت‌های مشروع و علم به حکم‌های مضبوطه از حلال و حرام در همه کسبها و معاملات تعریف کرده است. وی برخلاف غزالی که فقه را علم دنیا می‌شمرد آن را علم الهی می‌داند که مانند علم اخلاق باید علم آخرت تلقی شود. فیض بر پیوند وثیق بین ایندو دانش در موضوع، غایت و روش فهم آموزه‌ها از کتاب و سنت تأکید می‌ورزد و ضمن شناسایی اسرار و حکم اخلاقی، معنوی و عرفانی احکام شرعی در نگاشته‌های فقهی خود آنها را ارایه می‌دهد. لذا رویکرد اخلاقی به گزاره‌های فقهی از مهمترین مشخصه برخی از آثار فقهی او به شمار می‌آید. فیض معتقد است که فقه تشخیص عمل طاعت و معصیت را به مکلف اعطا می‌نماید و عمل به آن، موجب پرورش فضایل اخلاقی و دستیابی به کشف عینی حقیقت می‌شود. از طرف دیگر اخلاق نیز در وصول به مقاصد تشریح احکام فقهی مکلف را یاری می‌دهد و گذر او را از ظاهر به باطن احکام شرعی، میسر می‌سازد.

### کلید واژه:

فقه، اخلاق، علوم اسلامی، فیض کاشانی، نسبت و رابطه فقه و اخلاق.

### مقدمه

عالمان اسلامی، مجموع تعلیمات اسلامی را به سه بخش عقاید، اخلاق، احکام تقسیم می‌نمایند. عقاید یعنی مسائل و معارفی که باید آنها را شناخت و بدانها معتقد بود و

ایمان آورد مانند مسأله توحید و نبوت که علم کلام عهده‌دار این بخش است. اخلاق مشتمل بر مسائل و دستورهائی است که دربارهٔ «چگونه بودن» انسان از نظر صفات روحی و خصلتهای معنوی می‌باشد مانند عدالت. پس دانشی که در این زمینه بحث می‌نماید علم اخلاق خوانده می‌شود. احکام، یعنی مسائل مربوط به کار و عمل که چه کارهایی و چگونه باید انجام شود مانند نماز و بیع، دانشی که مباحث این بخش را در ذمه دارد علم فقه نامیده می‌شود (مطهری، ص ۱۴۳). در نگاه جامع به وجوه اشتراک مسائل علوم مذکور می‌توان اذعان نمود که آنها در یک گروه از علوم یعنی علوم اسلامی قابل شناسایی هستند. علوم اسلامی، علمی هستند که مسائل آن علوم، اصول یا فروع اسلامی است و یا چیزهایی است که اصول و فروع اسلام به استناد آنها اثبات می‌شود یعنی قرآن، سنت، مانند علم قرائت، علم تفسیر، علم حدیث، علم کلام نقلی، علم فقه، علم اخلاق نقلی (همان، ص ۹). تعلیمات اسلامی از آنجهت که برای عقل و اندیشه یا خلق و خوی یا عمل انسان پیش‌بینی شده‌اند از پیوند وثیقی در ناحیه متعلق خود یعنی انسان برخوردارند. بدون تردید به تبع آن بین شاخه‌های علوم اسلامی که آموزه‌ها و تعالیم اسلامی در زمینه ابعاد انسانی را مورد بحث و بررسی قرار می‌دهد، نسبت و رابطه‌ای عمیق و گسترده‌ای برقرار است. در این نوشتار نسبت و رابطه دو شاخه از علوم اسلامی یعنی دانش فقه و علم اخلاق با رویکرد به آثار فیض کاشانی به اجمال و اختصار ارایه می‌گردد.

#### ۱- ملا محسن فیض کاشانی و آثار فقهی و اخلاقی او

محمد بن مرتضی ملقب به محسن و متخلص به فیض از محدثان و فقیهان بزرگ امامیه در قرن یازدهم ( ۱۰۹۱ - ۱۰۰۷ ) است. وی حدیث و فقه را از محضر سید ماجد بن هاشم بحرانی (م ۱۰۲۸) شیخ بهایی (م ۱۰۳۰) ملا خلیل قزوینی (م ۱۰۸۹) مولی صالح مازندرانی (م ۱۰۸۱) و محمد بن حسن بن زین‌الدین عاملی (م ۱۰۳۰) فرا گرفت و فلسفه و حکمت را از حکیم ملاصدرای شیرازی آموخت. او دارای آثاری فراوان در شاخه‌های علوم اسلامی است. فیض در فهرست خودنوشت سوّم خود که به سال ۱۰۹۰ تنظیم نموده است عناوین یکصد کتاب و رساله خود را یادآور شده است

(ناجی نصرآبادی، ص ۴۳ و ۴۴ و ۲۱۱). آثار و تألیفات فقهی او عبارتست از ۱- معتصم الشیعه فی احکام الشریعه ۲- مفاتیح الشرائع ۳- النخبه ۴- النخبه الصغری ۵- الشهاب الثاقب ۶- جهاز الاموات ۷- رساله فی بیان حکم أخذ الاجره علی العبادات و الشعائر الدینیة ۸- رساله فی ثبوت الولاية للأب و الجد للأب علی البکر البالغه الرشیده فی عقد النکاح ۹- الضوابط الخمس فی احکام الشک و السهو و النسیان فی الصلوه ۱۰- ابواب الجنان ۱۱- ترجمه الطهاره ۱۲- اذکار الطهاره ۱۳- ترجمه الصلاه ۱۴- مفتاح الخیر ۱۵- ترجمه الصیام ۱۶- ترجمه الحج ۱۷- زاد الحاج ۱۸- ترجمه الزکاه.

وی در علم اخلاق نیز دارای آثار و تألیفات مهمی است. آثار اخلاقی او به شرح ذیل می‌باشد: ۱- محجه البیضاء فی تهذیب الاحیاء ۲- الحقایق فی محاسن الاخلاق ۳- زاد السالک ۴- منهج النجاه از این میان، کتاب محجه البیضاء که به انگیزه تهذیب یا احیاء احیاءالعلوم غزالی نگاشته شده است (فیض کاشانی، محجه البیضاء، ۱، ص ۳) از همه کتابها و رساله‌های اخلاقی او مهم‌تر و حجیم‌تر است. مکتب اخلاقی فیض عمدتاً متأثر از نظرات غزالی در احیاءالعلوم است؛ مع‌الوصف او همه آراء و انظار اخلاقی غزالی را بر نمی‌تابد لذا در مقام تهذیب احیاءالعلوم او بر می‌آید و انگیزه خویش از این اقدام را چنین می‌داند: ۱- رکن عظیمی از ایمان که شناخت ائمه علیهم السلام است از غزالی فوت شده است. ۲- برخی از مطالب کتاب احیاءالعلوم به- ویژه در بخش عبادات بر اصول فاسد بنا شده است. ۳- برخی از حکایات کتاب که از صوفیه نقل شده غیر عقلانی و غیر قابل پذیرش است (همان، ص ۲)، لذا رفع کاستی‌ها و نادرستی‌های مذکور و گزاردن اساس آنها بر پایه‌ی اصول محکم، اضافه کردن برخی از اسرار و حکمت‌های مختص به اهل البیت و مختصر کردن برخی مباحث کتاب احیاءالعلوم را باید از انگیزه‌های فیض در تهذیب آن به شمار آورد. وی این مقصود را به شایستگی به انجام رساند و میراث گرانبغی را در علم اخلاق براساس آموزه‌های اهل البیت - علیهم السلام- آفرید.

## ۲- تعریف دانش فقه و علم اخلاق از منظر فیض کاشانی

فیض در کتاب «الحقایق فی محاسن الاخلاق» علم را به علم دنیا و علم آخرت

تقسیم می‌نماید. از منظر فیض علم دنیا، علمی است که در زمینه‌ی مصلحت‌های دنیوی بحث می‌نماید مانند علم طب. وی علم آخرت را دو قسم می‌داند، نخست علمی که مقصود لذاته است. علم به حق تعالی، وحی، نبوت، امامت و معاد از این مقوله به شمار می‌آیند و قسم دوم، علم آخرت، علمی است که مقصود از آن، عملی است که آدمی باید به آن پایبند باشد. فیض علمی که مقصود از آن عمل است را به دو قسم: یعنی علم اخلاق و علم احکام تقسیم می‌نماید. فیض در باب اول «فهرس العلوم» خود می‌نویسد: «همه علوم به سه فن یعنی ادبیات، شرعیات و فلسفیات بر می‌گردد» و در زمینه شرعیات می‌نویسد: «شرعیات برای طلب نجات در حیات اخروی و صلاح و نیکو خواهی در مقاصد و اهداف نازل شده است». وی در تعریف علم شرایع می‌نویسد: «علم شرایع عبارت است از علم به کیفیت عبادت‌های مشروعه از طهارت، نماز، زکات، روزه، حج، جهاد و امر به معروف و نهی از منکر و دانستن اسرار آنها و علم به حکم‌های مضبوطه از حلال و حرام در همه کسب‌ها و معامله‌ها مانند خرید و فروش و ربا و قرض و مضاربه و اجاره و شرکت و مزارعه و داد و ستد و رهن و ضمان و کفالت و وکالت و ودیعه و اقرار و صلح و انواع بخشش‌ها و کارهای خیر و نکاح و طلاق و تقسیم میراث و علم به حدود و تعزیرات و قصاص و دیات و تجهیز اموات و علم به آداب خوردن و پوشیدن و لباس و مسکن و سلام کردن و ضیافت و استعمال بوی خوش و طریق سخن گفتن و برادر گرفتن و معاشرت با مردم و سفر و رعایت حقوق و مانند آن» (فیض کاشانی، *الحقائق فی محاسن الاخلاق*، ص ۱۹-۲۰). شاید بدین جهت است که او دو کتاب مهم فقهی خویش را، *مفاتیح الشرایع* و *معتمد الشیعه فی احکام الشریعه* نام نهاده است.

فیض در باب چهارم رساله‌ی *فهرس العلوم*، علوم شرعیه را بر ۷۴ قسم تقسیم نموده است. وی در زمینه‌ی تعریف علم فقه و پیدایش آن و روش قدما در فقه‌نگاری می‌نویسد: «علم الفقه هو معرفه فروع الشریعه المستنبطه من الاصول، علم اصول الفقه و هو معرفه ما یستعان به علی استنباط الفروع من الاصول، علم الاجتهاد و هو معرفه کیفیه استنباط الفروع من الاصول و هذه الثلاثه من المبتدعات فی اصحابنا الامامیه فان قدمائنا كانوا لا یفتون الا بمتون الأحادیث» (فیض کاشانی، *فهرس العلوم*،

ص ۴). عبارت مذکور بیانگر نگرش فیض در زمینه روش صحیح فهم احکام شرعی یعنی تکیه بر کتاب و سنت و رد استحسانات عقلی، اجماع، شهرت فتوایی و اجتهاد رأی و نفی ضرورت اصول فقه است.

وی در تعریف علم اخلاق می‌نویسد: «علم اخلاق عبارت است از علم به احوال قلب از خصلتهای پسندیده و ناپسندیده آن» (فیض کاشانی، *الحقائق فی محاسن الاخلاق*، ص ۱۹).

خصلتهای پسندیده مانند صبر و شکر و ترس از خدا و تسلیم و رضا و مانند آن و حد آنها و اسبابی که به آنها، کسب این خصلتها می‌شود و ثمره آنها و نشانه‌هایی که بر آنها دلالت می‌کند را داخل علم آخرت می‌داند. فیض خصلتهای ناپسند را منشاء امور قبیحه و مورث عملهای محرّمه می‌شمرد و اضرار آنها را منبع طاعات و موجب تقرب به پروردگار و علم به حدود این امور و حقایق و اسباب و ثمرات و علاج اینها را از علم آخرت و واجب عینی می‌داند (همان، ص ۲۱).

بنابراین از منظر فیض علم فقه و اخلاق هر دو در عمل آدمی مؤثر می‌افتند و در صلاح و رستگاری اخروی او مفیدند. بدینجهت در یک گروه از علوم یعنی علم آخرت در مقابل علم دنیا قرار می‌گیرند.

وی با توجه به معنای فقه در اصطلاح قرآن و سنت که همانا علم وسیع و عمیق به هدف و دستوره‌های اسلامی است، هر دو دانش فقه و اخلاق را علم دین و فقه می‌خواند و می‌نویسد «بدان که هر یک از علم مقصود لذاته و علم اخلاق و علم شرایع را در اصطلاح دین و علم فقه می‌گویند و فرا گرفتن آن را تفقه در دین می‌نامند (فیض کاشانی، ص ۲۳) در قرآن مجید خدای عزّ و جلّ می‌فرماید: «فلو لا نفر من کلّ فرقه منهم طائفٌ ۰۰ لیتفقّھوا فی الدین و لینذروا قومهم إذا رجعوا إلیهم لعلّهم یحذرون» (برائت: ۱۲۲) ولی این معنای عام از فقه به تدریج به معنای خاص آن نقل یافته است. در میان مسلمین از قرن دوّم به بعد کلمه فقه به معنای خاص یعنی «فقه الاحکام» یا «فقه الاستنباط» یعنی فهم دقیق و استنباط عمیق مقررات عملی اسلامی از منابع و مدارک مربوطه مصطلح گردید (مطهری، ص ۲۵۲)؛ بنابراین فقه علم به احکام فرعی شرع اسلام از روی منابع و ادله تفصیلی است و با علم کلام که مسائل اصول اعتقادی یا علم اخلاق که مسائل خصلتهای روحی و امور تربیتی را

بررسی می‌کند از نظر نوع مسائل و تعلیمی که در آن بحث می‌شود متفاوت می‌نمایاند.

مع‌الوصف مفاهیم اخلاقی و فقهی مشتمل بر بایدها و نبایدهایی است که جنبه ارزشی دارند که ارزش و مطلوبیت آنها با دلالت التزامی فهمیده می‌شود. اعتبار این مفاهیم در گرو جعل و قرارداد است یعنی گزاره‌های فقهی و اخلاقی، اعتباری هستند که مصالح حقیقی، فردی یا اجتماعی پشتوانه این مفاهیم اعتباری به شمار می‌آیند. به تعبیر دیگر این مفاهیم اگر چه وصفی و اعتباری‌اند ولی بی‌ارتباط با واقعیت خارجی و بیرون از گستره‌ی اصل علیت نیستند، یعنی اعتبار آنها مبتنی بر نیازهایی است که انسان برای رسیدن به سعادت و کمال فردی و اجتماعی خویش شناسایی می‌کند اگر چه اعتبار این مفاهیم در گرو جعل و قرارداد است ولی به عنوان نمادی برای روابط عینی و حقیقی میان افعال انسانی و نتایج تربیت بر آنها در نظر گرفته می‌شود (مصباح یزدی، ۱۳۶۶، ج ۱، ص ۱۸۳). به تعبیر دیگر در ماورای چنین مفاهیمی مصالح و مفاسدی وجود دارد که واقعی و نفس‌الامری است و برای وصول به اهداف و مصالح واقعی اعتبار می‌شود (طباطبایی، ۱۳۵۹، ج ۲، ص ۲۵۹)، یعنی ورای بایدها و نبایدهای اخلاقی و فقهی واقعیت‌هایی وجود دارد که مفاهیم اعتباری اخلاقی و فقهی بر اساس آن واقعیت‌ها جعل و اعتبار می‌شوند پس ورای چنین مفاهیمی مصالح و مفاسدی وجود دارند که واقعی و نفس‌الامری هستند.

بدین جهت می‌توان اذعان نمود که گزاره‌های اخلاقی و فقهی از قضایای حقیقی قابل استنتاج است؛ هر چند عقل انسان عادی در فروع و جزئیات نتواند حکم هر قضیه‌ای را از اصول کلی استنتاج نماید. در این موارد چاره‌ای جز استناد به وحی وجود ندارد. در آیات و روایات از واقعیت‌ها به اثبات یا نفی ارزش افعال و رفتارها استدلال شده است چنانکه می‌فرماید: «لا إله إلا أنا فاتقون» یا «إنما الخمر و المیسر رجس من عمل الشیطان فاجتنبوه».

### ۳- نسبت و رابطه فقه و اخلاق در موضوع

موضوع فقه همان موضوع حکم شرعی است. حکم شرعی به فعل فردی یا اجتماعی

مکلف یا به شخص او یا شی در ارتباط با او تعلق می‌گیرد. لذا افعال مکلفین یا وضع شیء یا شخص را باید موضوع علم فقه به شمار آورد چنانکه حکم تکلیفی حرمت در «حرمت علیکم المیتة و الدم» به فعل خوردن و حکم وضعی زوجیت به شخص مکلف و حکم وضعی ملکیت بر اشیاء تعلق گرفته است. ولی در زمینه موضوع علم اخلاق ممکن است گفته شود که چون اخلاق از مسائل و دستورهایی که درباره «چگونه بودن» انسان از نظر صفات روحی و خصلتهای معنوی چون عدالت، تقوا، شجاعت، عفت، حکمت، استقامت، وفا، صداقت، ترس، کذب، غرور و مانند آن بحث می‌کند، بنابراین موضوع آن تنها صفات و خصلتهای انسان اعم از رذایل و فضایل است لذا از نظر موضوع بین اخلاق و فقه تباین وجود دارد.

باید توجه داشت که اخلاق، دستور چگونه زیستن را در دو ناحیه به انسان اعطاء می‌کند یکی در ناحیه چگونه رفتار کردن و دیگر در ناحیه چگونه بودن. چگونه رفتار کردن به اعمال انسان و چگونه بودن به خویها و ملکات انسان مربوط می‌شود (مطهری، ص ۳۵۷). بنابراین موضوع آن منحصر به ملکات و خصلتها نمی‌شود بلکه رفتارها را نیز شامل می‌شود (ابن سینا، ص ۴؛ اعوانی، ۷، ص ۲۰۱). در نتیجه موضوع علم اخلاق اعم از ملکات اخلاقی و همه کارهای ارزشی انسان است. کارهایی که متصف به خوبی و بدی می‌شوند و می‌توانند برای نفس انسان کمالی فراهم آورند، یا موجب پیدایش رذیلت و نقصی در نفس او شوند کارهایی است که همه در قلمرو اخلاق قرار می‌گیرند (فارابی، ص ۲۳).

بنابراین دانش فقه در موضوعات احکام تکلیفی با موضوع علم اخلاق اشتراک پیدا می‌کند و همین ماده اشتراک از زمینه‌های تعامل این دو دانش به شمار می‌آید. فیض کاشانی به وجه اشتراک در موضوع این دو دانش کاملاً تفتن دارد. بدینجهت در کتاب الحقایق فی محاسن الاخلاق خود می‌نویسد: «اما علمی که مقصود از آن عمل است تا عمل به آن علم، وسیله‌ی برای تحصیل علم مقصود لذاته (معرفت حقیقی به ذات و صفات به قدر امکان، آخرت و نبوت و امامت و وحی و ...) شود و آن بر دو قسم است: یکی علم اخلاق و دیگری علم شرایع و احکام» (فیض کاشانی، الحقائق فی محاسن الاخلاق، ص ۱۹). از منظر فیض کاشانی عمل به اخلاق و عمل به فقه هر دو وسیله برای وصول به معرفتی است که دارای ارزش ذاتی است.

#### ۴- نسبت و رابطه فقه و اخلاق در هدف

اخلاق مجموعه قواعدی است که رعایت آنها برای نیکوکاری در رسیدن به کمال لازم است و همین قواعد ملاک تشخیص نیکی و بدی است. لذا عالمان اسلامی اخلاق را، فنی دانسته‌اند که از ملکات انسانی بحث می‌کند و ملاکهای تمییز فضایل را از رذایل بدست می‌دهد (طباطبائی، ۱، ص ۳۷۰). خواجه نصیر الدین طوسی هدف علم اخلاق را ایجاد خوی و سرشتی می‌داند که راهبر اراده انسان است به گونه‌ای که باعث شود آنچه را به اراده انجام می‌دهد پسندیده باشد (طوسی، ص ۱۴). بنابراین غایت اخلاق را باید ایجاد ملکه گرایش به نیکی و فضیلتها در انسان دانست. مرحوم ملا محمد مهدی نراقی در این زمینه می‌نویسد: «هدف اصلی علم اخلاق به کمال رساندن آدمی است و اینکه افق انسانیت را از ابتدا به آخر وصل نماید؛ زیرا گستره علم اخلاق بسیار عریض است و درجه‌ی نخست آن هم‌تراز با سطح حیوانات و انجام و پایان آن افق و گستره‌ی ملائکه و فرشتگان خواهد بود و به هیچ وجه تفاوت و تمایزی که در این نوع حاصل است در دیگر از انواع موجودات نمی‌باشد؛ زیرا تنها در نوع آدمیت، پست‌ترین موجودات و اشرف کائنات یافت می‌شود. همچنانکه گفته‌اند: تنوع در آدمیان به قدری شگفت‌انگیز است که تمایز برخی از دیگری در مجد و شرف هزار به یک یافت شده است، یعنی می‌شود فردی آنقدر به قلیل مجد و شرف اوج بگیرد که هزار تن با او هم‌تراز گردند و مقایسه شوند» (نراقی، ۱، ص ۶۰).

همو می‌گوید: «هدف اخلاق از نظر اسلام، سعادت و کمال ابدی انسان یعنی تقرب به خداست، چرا که نهایت مرتبه سعادت تشبّه انسان، در صفاتش به حضرت پروردگار است» (نراقی، ۱، صص ۷۴ و ۷۵). غزالی در کتاب احیاء العلوم، علم اخروی در مقابل علم دنیوی را به دو قسم تقسیم نموده است ۱- علم المکاشفه و ۲- علم المعامله (غزالی، ۱، ص ۱۹). علم المکاشفه، علم باطن و غایت علوم و نوری است که پس از تزکیه و تطهیر قلب، به موهبت الهی در آن تابیدن می‌گیرد و باعث می‌شود آدمی آموخته‌هایی در زمینه خداوند و جهان غیب به روش معمول فرا گرفته و صور مبهمی که در ذهن دارد برای او منکشف گردد، یعنی حقایق آنها بنحوی آشکار گردد که گویی آنها را می‌بیند (غزالی، ص ۲۰) (فیض، ص ۶۲)؛ اما علم المعامله علمی است



که آدمی را در تهذیب و تنویر قلب یاری می‌دهد تا علم مکاشفه در آن تابش نماید. بنابراین علم معامله، علم احوال قلب و صفات پسندیده و ناپسند آن و اسبابی که باعث ایجاد و کسب این صفات می‌شوند و نیز روش معالجه‌ی صفات مذموم و تحصیل صفات ممدوح است (غزالی، ص ۲۰؛ فیض، *محجۀ البیضاء*، ص ۶۷ - ۶۶).

با توجه به تعریفی که از علم اخلاق از فیض در مباحث پیشین گفته شد علم معامله همان علم اخلاق است که دارای دو نوع هدف یعنی تابش مکاشفات و کشف عینی حقیقت و پرورش فضایل و زدودن رذایل می‌باشد. کسب اخلاق محمود و تنویر قلب که به صورت کامل تنها با نور وحی ممکن می‌گردد، انسان را به کشف حقیقت نایل می‌سازد (فیض، *محجۀ البیضاء*، ص ۵۹).

اما هدف از فقه با توجه به اصالت فرد و جامعه در جهان‌بینی اسلام، انتظام امور اجتماعی و اقتصادی که مقدمه سازماندهی مناسبات اجتماعی بر پایه عدالت است. عدالت اجتماعی زمینه‌ساز تکامل معنوی انسان و قرب او به خداوند است، لذا در فقه معاملات، ایجاد نظم اجتماعی و عدالت اجتماعی، مقدمه برای تکامل معنوی انسان به شمار می‌آید؛ ولی در فقه عبادات، هدف، قرب به خداوند متعال و تحصیل رضا و خشنودی اوست.

ملا محسن فیض کاشانی در کتاب *محجۀ البیضاء* در تبیین ماهیت فقه و غایت آن می‌نویسد: «فقه علمی شریف و الهی است که مستفاد از وحی و برگرفته از نبوت و مایه ترقی و تقرب بندگان به خداوند می‌گردد و اصولاً تحصیل اخلاق محمود و بدون اعمال جوارح براساس شریعت و بدون بدعت میسر نمی‌باشد و دستیابی به علوم مکاشفه (کشف حقیقت) جز با تهذیب خلق و تصفیه باطن و تنویر دل به نور شرع و ضیای عقل محقق نمی‌گردد. دستیابی به این امور در گرو آن است که آدمی بداند که چه اعمالی طاعات و مایه قرب به خداوند متعال است و کدام اعمال معاصی است که باید از آنها دوری گزید. تنها علمی که طاعات و معاصی را بدست می‌دهد علم فقه است که از قدیمیترین و مهم‌ترین علوم است، علمی است که اهل البیت علیهم السلام آنرا ثلث قرآن دانسته‌اند پس چرا از علوم آخرت به شمار نیاید؟» (فیض کاشانی، *محجۀ البیضاء*، ص ۵۱). لذا براساس چنین تلقی از فقه، علم فقه تنها علم دنیوی که تنها به مصالح دنیا بازگشت کند نیست، بلکه علمی است که از شرافت و

جایگاهی الهی برخوردار است و باید آنرا مقدمه وصول به فضایل و رهایی از رذایل و کشف عینی حقیقت به شمار آورد که از نظر غایت‌شناسی دارای غایت مشترک با علم اخلاق است لذا هر دو از علم آخرت به شمار می‌آیند.

### ۵- نسبت رابطه فقه و اخلاق در روش

ملا محسن فیض کاشانی تفقه را در همه تعالیم اسلامی از یک مقوله به شمار می‌آورد وی در این زمینه می‌نویسد «تفقه در دین عبارت است از تحصیل بصیرت در مسائل دینی اعم از اینکه علمی یا عملی، ظاهری یا باطنی، عبادی یا معاملی باشد و اعم از اینکه شناختن و عمل کردن به آنها واجب باشد یا سنت یا ادب» (فیض کاشانی، الحقائق فی محاسن الاخلاق، ص ۲۰).

مع الوصف وی در تبیین کیفیت تفقه فقیه می‌نویسد: «کیفیت تفقه او عبارت است از تابعیت از محکومات قرآن و سنت نبوی و محکومات احادیث اهل بیت عصمت که با بهره‌گیری از عقل قدیم و فهم مستقیم آن را ارائه می‌دهد، زیرا اگر عقل نمی‌بود شرع دانسته نمی‌شد و گویا عقل، شرعی است داخلی چنان که شرع، عقلی است خارجی، و همیشه هر یک دیگری را تأیید و تقویت می‌نمایند تا آن که هر دو متحد شوند. چنانکه بصیر (فقیه) بعد از متابعت شرع و عقل حکم مسأله را به صورت یقینی دریابد شکر خدای را به جای آورد و اگر حکم مسئله برای او مشتبه باشد علم آن را به خدا و رسول (ص) و ائمه هدی (ع) حواله داده و فتوا نمی‌دهد و به احتیاط عمل می‌کند و اصولاً شخص بصیر (فقیه) برای استنباط قواعد و اصول کلی چون حجیت خبر واحد و مانند آن که نه متفق علیه است و نه از امام معصوم (ع) مسموع می‌باشد و در نزد اهلش اصول فقه نامیده می‌شود را ابتکار نمی‌کند بلکه در هر مسئله به منطوق یا مفهوم روایتی که صریح و به آن بتوان مطمئن شد اعتماد می‌کند.

در احکام شرعی، ادنی مراتب یقین کافی است و هر خبری که به صحت آن اطمینان حاصل شود فقیه به آن عمل می‌کند و هر چه از آن اطمینان به دست نیاید آن را به حال خود واگذار می‌نماید. روایت مغایر کتاب و سنت نبوی را وا می‌نهد. اخبار متعارضه را براساس احادیث وارد شده در باب حل تعارض جمع می‌کند و بدین جهت

از خلاف و اختلاف و قول به رأی و جزاف، رهایی می‌یابد. اجتهاد، رأی و اجماع را معتبر نشمرده و بدان اعتماد نمی‌کند و اجماع را تنها در عمل به نص مشهور در فرض تعارض بین روایات معتبر می‌داند؛ بنابراین اجماع در نزد وی تابع نص و مؤید آن خواهد بود نه آن که نص را از راه اجماع به دست آورد، زیرا در خبری از امام صادق (ع) در کیفیت جمع بین اخبار متعارض وارد شده است که فرموده‌اند: «اخذ کن به آنچه میان اصحاب مجمع علیه است زیرا شکی در مجمع علیه نیست» (فیض کاشانی، الحقائق فی محاسن الاخلاق، ص ۲۰).

عبارت‌های فوق بیانگر روش تفقه مورد نظر فیض در دانش فقه است که از نوعی اخباریگری معتدل در روش تفقه حکایت دارد. فیض فقیه‌ی محدث است لذا در زمینه علم اخلاق نیز در رویکرد خویش در کتاب محجة البیضاء از احادیث اخلاقی مأثور از ائمه علیهم السلام بهره می‌جوید و اثری اخلاقی با گرایش معارف اهل البیت خلق می‌کند. وی روش حدیث‌نگاری خود را در وافی - که به تکمیل اسناد ناقص و آوردن اسناد روایات مرسل و تعیین اسامی معصومین در مواردی که لقب یا کنیه از آنها یاد شده است معرفی برخی از افراد غیر معروف در سند و ضبط صحیح اسامی راویان می‌باشد دنبال نمی‌کند بلکه تنها به نقل حدیث بسنده می‌کند. شاید این رویکرد بدانجهت است که در احادیث اخلاقی عالم اخلاق به دنبال مدلول آنهاست و اصولاً دقت‌های رجالی و اسناد روایت در آن دیده نمی‌شود.

قاعده تسامح در ادله سنن معیاری را بدست می‌دهد که در احادیث متضمن آموزه‌های اخلاقی و آداب و سنن شرعی باید تسامح نمود.

ولی در دلالت روایات، روشهایی را که متفقه در علم فقه بکار می‌گیرد در دانش اخلاق به کار می‌گیرد. وی علاوه بر نقل، از عقل در زمینه بایسته‌ها و نبایسته‌های اخلاقی بهره می‌جوید. بیانات فیض در ذیل برخی از احادیث وافی و تبیین وی از احادیث اخلاقی مأثور از معصومین علیهم السلام از منابع مهم دستیابی به روشهای عقلی و نقلی در فهم و ارایه آموزه‌های اخلاقی است.

### ۶- ضمانت اجرایی و بایدها و نبایدهای اخلاقی و فقهی

فیض معتقد است برای دستیابی به تعالیم اسلامی باید به کتاب و سنت مراجعه کرد. و احکام شرعی و قواعد اخلاقی را از این دو منبع اخذ نمود. لذا مهمترین پشتوانه بایدها و نبایدهای اخلاقی و حقوقی، مطلوبیت و ارزشمندی آن در نزد خداوند متعال است. بدینجهت ایمان، مهمترین ضمانت قواعد اخلاقی و گزاره‌های فقهی است. ولی احکام و گزاره‌های فقهی علاوه بر ضمانت اجرایی ایمانی که از پشتوانه درونی و فطری برخوردار است از ضمانت اقتدار حاکم شرع و دولت دینی نیز برخوردار است. البته برخی مقررات اخلاقی مانند وجوب ادای امانت، از حمایت و پشتیبانی دولتی برخوردار است لکن نه از آن حیث که مسئله‌ای اخلاقی است بلکه به خاطر اینکه مسئله اخلاقی از مقررات حقوقی جامعه نیز می‌باشد (حسینی، ص ۱۰۶).

برخی از قواعد اخلاقی با بهره‌گیری از نفوذ خود به تدریج به صورت قواعد حقوقی بروز یافته‌اند، تکلیف زن و شوهر به حسن معاشرت با یکدیگر و همکاری در تشدید مبانی خانواده و تربیت فرزند از گزاره‌های حقوقی است که در بستر تحول قواعد اخلاقی ظهور یافته است. اکنون این سؤال مطرح می‌شود آیا قاعده اخلاقی قابل تبدیل به گزاره فقهی است ملاک گذر یک قاعده اخلاقی به یک حکم فقهی چیست؟ اهتمام فقیهان به برخی از آموزه‌ها و تعالیم اخلاقی، آداب و سنن و بررسی مبانی آنها در متون فقهی این نکته را در ذهن انسان خطور می‌دهد که برخی مسائل فقهی منشاء اخلاقی دارند که به تدریج در مباحث فقهی جایگاه فقهی یافته‌اند. شناسایی ریشه‌های اخلاقی برخی از احکام فقهی ما را در اثبات این فرضیه یاری می‌رساند.

### ۷- تأثیر دانش اخلاق در فقه فیض کاشانی

یکی از رویکردهای مهم فیض کاشانی در آثار وی، شناسایی و پیوند مباحث فقهی یا مباحث اخلاقی است. او که خود فقیهی حدیث‌شناس و عالم دارای مکتب اخلاقی عمیق است بین علم فقه و دانش اخلاق پیوندی وثیق می‌بیند. وی در کتاب النخبه ساختار این پیوند را در مباحث گوناگون بدست می‌دهد چنانکه در کتاب الطهاره طهارت را به طهارت باطن و طهارت ظاهر تقسیم می‌نماید و موجبات طهارت باطن

را می‌شمرد و در مبحث طهارت باطن در ذیل عناوینی باب جرائم جوارح، باب التوبه، باب التدارک، باب الحد و التعزیر، باب الجنایة، باب ذمائم القلب، باب الصبر، باب الحلم، باب النصیحه، باب حبّ الخموله، باب التواضع، باب الفقه، باب الزهد، باب السخا، باب الرضا، باب الشکر، باب الرجاء و الخوف، باب قصر الأمل، باب النیه، باب الاخلاص، باب الصدق، باب التوحید و التّوکل، باب تطهیر السّرّ مما سوی الله، مباحثی را تدوین نمود و در مباحث دیگر به تناسب به ارایه مباحث اخلاقی و عرفانی همّت نموده است (فیض کاشانی، *النخبه*، ص ۴۷-۸۵). وی در فهرست نخست خودنوشت، در زمینه این کتاب می‌نویسد: «و منها کتاب النخبه یشتمل علی خلاصه ابواب الفقه کلّها مع استقصاء الآداب و السنن ظاهراً و باطناً و اصول علم الاخلاق فی عبارات وجیزه، بلیغه، مراعیه لالفاظ الحدیث فی الاکثر...» (محسن ناجی نصرآبادی، ص ۲۸۰). چنانکه از عبارت فوق در می‌یابیم وی اصول علم اخلاق را با مسائل فقهی در قالب یک طرح مشخص آمیخته و به دست داده است.

فیض منتخبی از کتاب النخبه را با رویکردی اخلاقی به ویژه کیفیت زدودن صفات رذیله و اخلاق پسندیده در بیست و یک باب ارایه نموده است که به التطهیر معروف است. کتاب النخبه از جمله آثار فیض است که وی با انگیزه هدایت مردم و گذر دادن آنها از جنبه‌های ظاهری وظایف شرعی به جنبه‌های باطنی آن به سال ۱۰۵۰ تألیف نموده است (نقیبی، ص ۸۲). فیض در دیگر آثار خود مانند هشت در بهشت ترجمه‌هایی فارسی که از نماز، روزه، حج، زکات و ... تدوین نموده است با تلقی عارفانه در شناسایی اسرار و حکم احکام شرعی، اسرار درونی احکام شرعی و رازهای نهانی، آنها را با ذوق عرفانی خویش مطرح ساخته است او با آگاهی عمیقی که از روش امام محمد غزالی در تبیین حکمت عملی و احکام و آداب شرعی دارد مانند او به جنبه‌های باطنی احکام شرعی می‌پردازد و اصول و آموزه‌های اخلاقی و معنوی را نیز ارایه می‌دهد (همان).

وی در ترجمه الطهاره می‌نویسد: «مّت خدای را - تقدست اسماءه - که ارواح مؤمنان را در مبدأ فطرت، پاک و پاکیزه آفرید و چون گاه گاه به مقتضای بشریت، باطن و ظاهر ایشان به دنس معاصی و قاذورات ملوث می‌شود، آب چشم و چشمه ارزانی

فرمود تا تن و جان را به این و آن شسته، شایسته طاعت و عبادت دراز باشند» (فیض کاشانی، مجموعه رسائل ۲، ترجمه الطهاره، ص ۱۶۵).  
وی در پایان بحث‌های فقهی درباره‌ی شک در نماز می‌نویسد: «و شکر نیست که کثرت سهو و شک، از غفلت و عدم اقبال روی دل به حق ناشی می‌شود و بدا به حال کسی که عبادت خدا کند و روی دلش به ما سوی باشد».

اگر نه روی دل اندر برابرت دارم      من آن نماز حساب نماز نشمارم  
مرا غرض ز نماز این بود که پنهانی      حدیث درد فراق تو با تو بگذارم  
وگر نه این چه نمازی بود که من بی تو      نشسته روی به محراب و دل به بازارم  
(فیض کاشانی، مجموعه رسائل ۲، مفتاح الخیر، ص ۱۵۸).

دفتر فقه فیض سرشار از بینش توحیدی و نگاه عرفانی اوست. رگه‌های این نگاه والای عارفانه را در بیشتر مباحث این دفتر می‌توان یافت. انتخاب روایات هر باب فقهی از شواهد گویای این نکته است. او احادیثی را که از لقای خداوند، قرب او و رضای حق - سبحانه - سخن می‌گوید بر روایات فراوانی که از حور و غلمان و میوه‌های بهشتی گفت و گو می‌کند، ترجیح می‌دهد (فیض کاشانی، مجموعه رسائل ۲، ص ۱۴).

وی در رساله «ترجمه الشریعه» آداب و سنن شرعی را با معارف اخلاقی به شیوه زیبا در یک ساختار تدوینی مطلوب ارائه می‌دهد. وی «در» اول، معنای شریعت و کیفیت سلوک راه حق را بررسی می‌کند. و «در» دوم، در بیان اعمال نیک بدنی و ذکر نمونه‌هایی از آن است. و «در» سوم به تبیین اعمال ناپسند بدنی پرداخته است و «در» چهارم، در زمینه بعضی اعمال پسندیده و سنت‌های نیک سخن می‌گوید و «در» پنجم، در زمینه پاداش برخی اعمال ناپسند و کیفیت عقاب آنها بحث می‌نماید. وی «در» ششم را به صفات پسندیده نفسانی و رفتارهای اخلاقی آدمی چون صبر و توکل اختصاص داده است و «در» هفتم به بحث از ردیلت‌ها ... و صفات اخلاقی ناپسند مانند تکبر، عجب و حسد و مانند آن می‌پردازد. او «در» هشتم را به یادآوری

برخی از آداب سلوک راه خدا اختصاص داده است بنابراین رساله ترجمه شریعت فیض، یک متن تلفیقی از آداب و سنن شرعی و صفات اخلاقی است. فیض در مکاسب محرمه، روشهای غیر اخلاقی در کسب را مورد بررسی قرار می‌دهد لذا مکاسب محرمه از نظر فیض بسیار بسیار وسیعتر است. گوئی هدف از شریعت همان امور معنوی و احکام اخلاقی است که فیض برای آن اهمیت قائل است (محقق داماد، ص ۸).

از فقه‌نگاری فیض کاشانی در می‌یابیم که او در احکام فقهی و بایدهای تشریحی، ملاکهای اخلاقی، معنوی و عرفانی را مطالبه می‌کند و بایدها و نبایدهای اخلاقی یعنی مصالح و مفسد خصلتی و رفتاری را جستجو می‌نماید. لذا باید حکم قطعی اخلاقی و تعیین حسن و قبح یک رفتار در اخلاق را از مبادی تعیین حکم شرعی آن در فقه به شمار آورد.

وی از داده‌های علم اخلاق برای شناخت، تفسیر و تبیین موضوعات و احکام فقهی بهره می‌جوید و حکمت‌های آداب، سنن و احکام را باستناد آموزه‌های اخلاقی و عرفانی بدست می‌دهد. تأثیرگذاری اخلاق بر فقه او ایجاب می‌نماید که فقه وی حیطه‌های فقهی را بر نتابد و از ظاهر احکام به باطن اسرار آن گذر نماید.

#### ۸- تأثیر علم فقه بر دانش اخلاق فیض کاشانی

علم فقه علاوه بر تأثیرپذیری از اخلاق در آن تأثیر می‌گذارد. بعضی تأثیر فقه بر دانش اخلاق را به شرح ذیل دانسته‌اند: ۱- عمل به احکام فقهی، زمینه‌ساز فضیلت‌های اخلاقی و دوری از رذیلت‌هاست. ۲- فقه، نقش هدایتگری و کنترل‌کنندگی برای جنبه تجویزی اخلاق را برعهده دارد. ۳- احکام فقهی، زمینه‌ساز فهم حسن و قبح می‌تواند باشد (اعرافی، ص ۷۷). فیض کاشانی علم فقه را علم شریف و مطلوب می‌داند که کلید تشخیص عمل طاعت و عمل معصیت را بدست می‌دهد و عابدان و عاملان را به تقرّبات و مبعّدات آگاهی می‌بخشد (فیض کاشانی، ۱، ص ۵۹ - ۶۰). بنابراین علم فقه ملاکهای طاعت و معصیت را ارایه و بینش لازم برای سلوک معنوی را برای سالک فراهم می‌آورد. بدون تردید بایدها و نبایدهای فقهی که تابع مصالح و مفسد

واقعیه است، باید و نبایدهای اخلاقی را تحت تأثیر قرار می‌دهد و ریاضت زیان‌بار به انگیزه‌ی وصول به حقیقت را نامشروع تلقی می‌کند.

ملا محسن فیض کاشانی تحصیل اخلاق پسندیده را تنها با اعمال جوارح براساس شریعت می‌داند و در این زمینه می‌نویسد: «فإنَّ تحصیل الاخلاق المحموده لا یتیسّر الا بأعمال الجوارح علی وفق الشریعه الغرّاء من غیر بدعه» (فیض کاشانی، ص ۵۹).

بنابراین علم فقه از منظر فیض کاشانی مقدمه‌شناخت آموزه‌های معنوی و عرفانی اخلاقی است و عمل به بایدها و نبایدهای فقهی شرط لازم شکل‌گیری اخلاق پسندیده در آدمی است. از منظر فیض کاشانی، عالمانی که از علم ظاهر و علم باطن برخوردارند، مثل ایشان مثل آفتاب است که عالمی را روشن تواند داشت و ایشانند که سزاوار رهنمایی و رهبری خلائقند (فیض کاشانی، مجموعه رسائل ۱، شرح صدر، ص ۲۴؛ رفع الفتنه، ص ۳۳۳). لذا انسانهایی که از فقه و اخلاق بهره‌مند باشند جایگاه ویژه‌ای دارند.

### نتیجه

- ۱- با عنایت به رابطه وثیق بین آموزه‌های اخلاقی و مقررات عملی در تعالیم اسلامی، معارف و علوم ناظر به مسائل اخلاقی و فقهی نیز دارای رابطه عمیق و گسترده می‌باشند.
- ۲- فقه و اخلاق دارای اشتراک در موضوع هستند که می‌تواند یکی از بسترهای تعامل این دو دانش به شمار آید.
- ۳- از منظر فیض کاشانی، فقه و اخلاق به جهت اشتراک در موضوع و غایت از یک گروه از علوم یعنی علوم اخروی به شمار می‌آیند.
- ۴- از منظر فیض کاشانی غایت فقه و اخلاق وصول به معرفت حقیقی است که دارای ارزش ذاتی است.
- ۵- در دریافت آموزه‌های اخلاقی از منابع دینی نسبت به ادله آنها از نظر سند تسامح صورت می‌پذیرد درحالیکه فقیه در استناد به روایت تمامی مساعی خویش را در احراز سند و صدور آن بکار می‌گیرد.



۶- در اندیشه بین رشته‌ای فیض، در زمینه نسبت علم اخلاق و دانش فقه، این دو دانش در یکدیگر تأثیرگذار و از همدیگر تأثیرپذیرند.

۷- آثار فقهی و اخلاقی فیض کاشانی از ارتباط بین فقه و اخلاق و طرح وی در شناساندن پیوندها و ساختارسازی آن حکایت دارد.



### فهرست منابع

۱. ابن سینا، *الشفاء الالهيات*، با مقدمه و ارجاعات ابراهیم مدکور، قاهره، ۱۳۸۰ ق، ۱۹۶۰ م.
۲. اعرافی، علیرضا، *فقه تربیتی*، پژوهشگاه حوزه و دانشگاه، قلم، چاپ اول، ۱۳۸۷.
۳. اعوانی، غلامرضا، *اخلاق*، زیر نظر کاظم موسوی بجنوردی، دایره المعارف بزرگ اسلامی، تهران، ۱۳۷۷.
۴. حسینی، ابراهیم، *اخلاق و فقه*، قیسات، سال چهارم، شماره ۱۳، پائیز ۱۳۷۸.
۵. طباطبایی، محمد حسین، *تفسیر المیزان*، قم: جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، ۱۳۸۳.
۶. طوسی، خواجه نصیرالدین، *اخلاق ناصری*، تهران، کتابفروشی علمیه اسلامی؛ بی‌تا.
۷. فارابی، *فصول المنتزعه*، تهران، چاپ دوم، ۱۴۰۵ ق.
۸. فیض کاشانی، محمد بن شاه مرتضی، *الحقایق فی محاسن الأخلاق*، دار الکتب الاسلامی، چاپ چهارم، ۱۴۲۷ ق.
۹. فیض کاشانی، محمد بن شاه مرتضی، *فهرس العلوم*، فهرست نسخ خطی آستان قدس رضوی، ش ۶۳۶۸.
۱۰. فیض کاشانی، محمد بن شاه مرتضی، *مجموعه رسائل ۱*، کنگره بین المللی فیض کاشانی، شرح صدر، تهران: انتشارات مدرسه عالی شهید مطهری، ۱۳۸۷.
۱۱. فیض کاشانی، محمد بن شاه مرتضی، *مجموعه رسائل ۲*، کنگره بین المللی فیض کاشانی، ترجمه الطهاره و مفتاح الخیر، تهران: انتشارات مدرسه عالی شهید مطهری، ۱۳۸۷.
۱۲. فیض کاشانی، محمد بن شاه مرتضی، *المحججه البیضاء*، قم، چاپ دوم، ۱۳۸۳.
۱۳. \_\_\_\_\_، *النخبه فی الحکمه العملیه و الأحکام الشرعیه*، تحقیق و تقدیم مهدی الانصاری القمی، مرکز الطباعة و النشر لمنظمه الاعلام الاسلامی، ۱۴۱۸ ق.
۱۴. محقق داماد، سید مصطفی، *فیض ماندگار*، خبرنگره بین المللی فیض کاشانی، ۱۳۸۷.
۱۵. مطهری، مرتضی، *آشنایی با علوم اسلامی*، دفتر انتشارات اسلامی، ۱۳۶۲.
۱۶. ناجی نصرآبادی، محسن، *فهرست‌های خودنوشت فیض*، مشهد، مؤسسه انتشارات آستان قدس رضوی، ۱۳۷۷.
۱۷. نراقی، *جامع السعادات*، مؤسسه الاعلمی للمطبوعات، چاپ ششم، ۱۴۰۸ ق، ۱۹۸۸ م.
۱۸. نقیبی، سید ابوالقاسم، *مکتب، آثار و آرای فقهی فیض کاشانی*، مجله رهنمون، ۲۳ - ۲۴.

۱۹. مصباح یزدی، محمد تقی، آموزش فلسفه، تهران: سازمان تبلیغات اسلامی، ۱۳۶۶.
۲۰. طباطبایی، محمد حسین، اصول فلسفه و روش رئالیسم، پاورقی مرتضی مطهری، قم، انتشارات صدرا، ۱۳۵۹.

